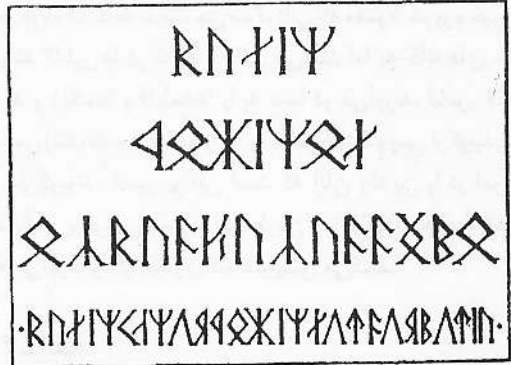


فرمانروای حلقه‌ها در سیمای اساطیر

مازیار میرهادی زاده



در اره‌گیون، الف‌ها به اتفاق سائورون، صنعت ساختن حلقه‌های جادویی را به اوج می‌رسانند. دانش ساخت این حلقه‌ها، زبانی که آدمیان با آن تکلم می‌کنند، بذر درخت سفیدی که در گوندور رشد یافته است، و سنگ‌های پلان تیر، همه از سرزمین اصلی الف‌ها، از آن سوی دریای غرب آمده است. گندالف در شعری می‌گوید:

کشتی‌های بلند و پادشاهان بلندقامت

سه بارسه

آنان از سرزمین زیر آب رفته

از آن سوی این دریای موج چه آورده‌اند؟

هفت ستاره و هفت سنگ

و یک درخت سفید

و لگولایس الف نیز از آن سرزمین چنین می‌خواند:

در ارسیا، در زادگاه الف‌ها که هیچ آدمیزادی پا بر آن نتواند گذاشت

آن جا که برگ‌ها فرو می‌ریزند: سرزمین ابدی مردم من.

متن زیر، قطعه‌ای از مجمع التوائین بروسیانوس^۱، در باب خاستگاه نوس، یا لوگوس است:

... از جایی آمده است که هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید کجاست...

یا به قول سرخ‌پوستان آجیب وی^۲ از «راز بزرگ» در ادامه متن، آن خاستگاه (موناد یا ملأ‌اعلی) چنین توصیف می‌شود:

... به سان یک کشتی آکنده از تمام چیزهای خوب...

و همچون اورشلیم و بابل، عنوان متروپولیس (مادر شهر) به آن اطلاق می‌شود.

در فرمانروای حلقه‌ها عناصر زمانه عموماً نقشی منقلد دارند. شخصیت ماورایی البریت گیلتونیل الف، مانند بانو عشره دریا، زوجه ال و مادر خدایان (اساطیر کنعان) در مکانی دور، کنار دریا مقیم است. در نبرد علیه سائورون، البریت گیلتونیل، نقش سوفیا، جانشین اسرائیلی بانو عشره دریا یا عشتاروت (ملکه السماء) را ایفا می‌کند؛ سوفیا خرد ازلی مؤنثی است که ناخودآگاه وحدت را جستجو می‌کند، و از زمانی دور و ناشناخته، تا زمان بسته شدن نطقه پسر خدا یا لوگوس، در جایی دور از یهوه، گوشه‌نشینی می‌کرد، در حالی که لوگوس (در اینجا آراگون) نیروی فعال و شکل‌دهنده‌ای است که تصور آگاهانه‌ای از وحدت غایی یا پادشاهی دارد. در شعری که یکی از یاران گیلدور می‌خواند به ازلی بودن البریت گیلتونیل اشاره‌ای می‌شود:

... ستاره‌هایی که در سال بی‌خورشید

با دستان درخشانش کاشته شدند...

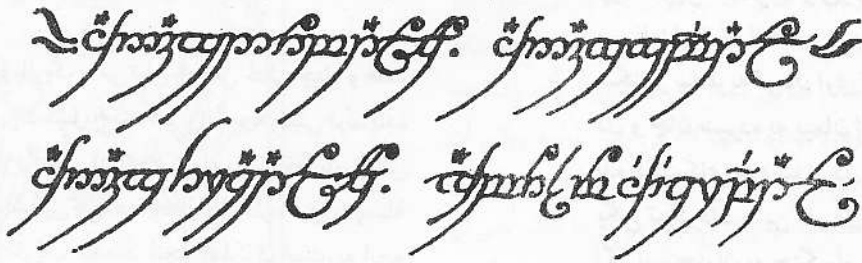
در فرمانروای حلقه‌ها، غالباً هرگاه به طور عام، سخنی از الف‌ها می‌رود، از دریا و آب نیز ذکری به میان می‌آید، و یا توجه به عشق وافر الف‌ها به دریاوردی روشن است که آن‌ها رابطه عمیقی با آب دارند، تا جایی که به دستور البروند و گندالف رود بروآینن به صورت اسب‌های سفیدی با یال‌های کف‌آلود برمی‌خیزد. در بریتانیا به کف سفیدی که روی موج را می‌گیرد «اسب‌های سفید» می‌گویند. این اصطلاح در افسانه‌های سلتی ریشه دارد؛ معنان^۳ که به زبان سلتی «پسر دریا» معنی می‌دهد خدای متغییرالشکلی است که اسب‌های سفیدی ارابه باشکوهش را بر روی موج‌ها می‌کشند.

در زمانی دور، گروهی از الف‌ها به هیئت انسان درآمدند و از زمره فانیان شدند. آنان به اراده خود هبوط کردند. آراگون از این خاندان است، از نژاد نومه‌نور که اخلاف آنها در این مقطع از داستان، نسبت به اجداد خود ضعیف‌ترند و طول عمر کوتاه‌تری دارند. به عقیده نوافلاتونیان، جوهره ملکوتی‌ای که از منشأ ماورایی خود صدور می‌کند هرچه از این منشأ دور‌تر برود ضعیف‌تر می‌شود. بورومیر وقتی آراگون را با تمثال ایزیلدور، پدربزرگ او مقایسه می‌کند دچار تردید می‌شود. دته تور، پدر بورومیر،

بازگشت شاه می‌گوید، «من در برابر چنین شخصی سر فرود نخواهم آورد، در برابر آخرین بازماندهٔ خاندان از هم‌گنسته‌ای که مدت‌ها است از سروری و شرف خلع شده‌اند.» آراگون، با آن قامت بلند، نگاه نافذ و رفتار نجیبانه، ابتدا با یک ولگرد راهزن اشتباه می‌شود، او سرشت دوگانهٔ خود را این‌گونه بیان می‌کند: «من هم استرلندر هستم و هم دونادان...» سرنوشت او هم الگوی نیم خدایانی نظیر بعل، هرکول، دیونیزوس، و مسیح است؛ باید آوارگی، رنج و تحقیر را بر خود هموار سازد تا پادشاهی را به دست آورد. در بازگشت شاه گندالف دربارهٔ آراگون می‌گوید: «دستان شاه، دستان شفابخش‌اند.» و پادشاه شفابخش از القاب مسیح است که خدای پدر، او را در انتهای زنجیرهٔ آل داوود به صورت طعمه‌ای برای صید یویاتان که یکی از مظاهر شیطان است، قرار می‌دهد. سائورون برای به دست گرفتن قدرت، دو بار (بار نخست در دوران دوم و دومین بار در دوران سوم) قیام می‌کند. این دوبار برخاستن نیروی شر را در اسطوره اوجاریتی بعل نوشتهٔ **علیمک کاتب**^۴ (۱۵۰۰ ق. م.)، در تئوگونی هزیود، و در مکاشفهٔ **یوحنا** نیز می‌توان مشاهده کرد. لوح‌های علیمک با جشن

زنده می‌ماند، همان‌طور که در بازگشت شاه درخت سفید گوندور به حیاتش ادامه می‌دهد.

در مراحل نخست، روش اصلی سائورون برای رسیدن به پادشاهی، فریب (عملکرد اصلی شیطان) است. او رموز صنعت الف‌ها را می‌آموزد و حلقهٔ یگانه را در خفا می‌سازد، همان‌طور که دمپورژ با چکش خود نظام دست دومش را شکل می‌دهد. دمپورژ، معمار، یا خدای ثانی گنوسی‌ها از مصالح موجود در آفرینش خدای پدر استفاده می‌کند و نظام پست و دروغین خود را می‌گسترده، مثل مایا ریسندهٔ ابدی دنیای وهم که برهنه را در پس تور خود می‌پوشاند. سائورون هم، زبان یا به عبارتی نظام و منطق موردور را با حروف باستانی الفی، که به او تعلق ندارند، بر روی حلقهٔ خود نقش می‌زند. شیطان و ستاره‌هایش در لحظه‌ای غفلت فرشتگان پاسبان، حکمت الهی را می‌زدند و با فرود بر زمین، آن را میان آدمیان بخش می‌کنند. پرومته علی‌رغم دستور زئوس، آتش هلیوس را به زمین می‌آورد. باراد-دور، کورهٔ برج تاریک‌گر می‌گیرد، و جنگ اول آغاز می‌شود. حلقهٔ یگانه در آتش اورود روئین ساخته می‌شود، و فقط در چنین آتشی



پیروزی بعل بر موت آغاز می‌شوند، اما پس از شکست دادن نیم، بعل خود را برای رویارویی مجدد با موت که در اشعار اوجاریتی، اشتهايش با اشتهاى نهنگ دریا مقایسه می‌شود، آماده می‌کند. در تئوگونی این تیتان‌ها هستند که نیروی تهدیدکنندهٔ دائمی را تشکیل می‌دهند، و در مکاشفهٔ یوحنا، ازدهای قرمز، مار پیر، یا همان شیطان خودمان، بار اول به اتفاق فرشته‌ها یا ستاره‌های اطرافش قیام می‌کند، از سوی میکائیل و فرشتگانش سرکوب می‌شود و مثل زبالهٔ اتمی در زمین دفن می‌گردد؛ اما در قیام دوم از چهارگوشهٔ زمین، یاجوج و ماجوج را برای نبرد نهایی گرد می‌آورد، همان‌طور که سائورون اورک‌ها را فرامی‌خواند و مسلح می‌سازد. در اساطیر اسکاندیناویایی، زمانی که راگ ناروک (شامگاه خدایان) فرا می‌رسد، گرگ فنریر، دشمن دبرین اودین، از زنجیر جادویی دورف‌ها رها می‌شود و پسران موسیل به «مرک‌وود» (سپیدپیشه) می‌تازند. اما مطابق یکی از اشعار به جا مانده، پس از این نبرد واپسین، درخت دنیا باز هم

می‌تواند نابود شود. در آب یا آتش مرکوریال خطاها انجام می‌گیرد و خطاها تصحیح می‌شود. در یاران حلقه گندالف به فرود می‌گوید، «گفته‌اند که آتش ازدها می‌تواند حلقه‌های قدرت را ذوب و نابود کند...» آتش ازدهای مرکوریال دو جنبهٔ سازنده و مخرب دارد. وجه سازندهٔ آن، معجون انبیب را به عمل می‌آورد، و وجه مخرب آن، می‌تواند خود ازدها را در خود ببلعد و تجزیه کند و فساد و آشفتگی بیافریند. این دو جنبه در اساطیر روم به صورت خواهر و برادری به نام‌های **کاکا** و **کاکوس**، که خدایان آتش بودند، تجلی یافته است. اما در فرمانروای حلقه‌ها گندالف و بالروگ هستند که بر روی پل خزد-دووم، این دو نیرو را جسمیت می‌بخشند. بر روی همین پل است که گندالف به بالروگ (ضد عنصر درونی زمین) می‌گوید، «من خادم آتش پنهان، گردانندهٔ شعلهٔ آنور هستم... آتش تاریک، چارهٔ نبرد نخواهد بود. به سایه برگرد!» بالروگ گندالف را با خود به وادی تاریک اعماق می‌برد، و بدین طریق

گندالف فرود خود را انجام می‌دهد، فرودی در تاریکی ماده جامد که قلمروهای زیرینش بنا بر عقیده نوپیتاغوریان توسط شر اداره می‌شود، گندالف درباره تونل‌های تاریک جهان بالروگ می‌گوید، «آن‌ها را دورف‌های دورین نساخته بودند، خیلی پایین‌تر از عمیق‌ترین حفاری‌های دورف‌ها، موجودات مجهولی آن دنیا را می‌جویند.» وقتی گندالف پیر، پاشنه بالروگ گریزان را می‌گیرد و با او به بالاترین قله می‌رسد، «اضداد به وحدتی پیراسته از ضدیت می‌رسند و در نتیجه فسادناپذیر می‌شوند.» مسیح پس از سه روز به سر بردن در مغاک، به صورت آتشی نو باز بر می‌خیزد. از تصعید هرمس پیر پرندۀ سفید بر می‌خیزد.

گندالف در حالی که آتش بالروگ او را احاطه کرده است، مدت مدیدی سقوط می‌کند و به درون آب عمیقی فرو می‌رود. «نیفودیوس بدو گفت چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد مولود گردد. آیا می‌شود که باز دیگر داخل شکم مادر گشته. مولود شود؟ عیسا در جواب گفت آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.» (یوحنا باب سوم، آیه‌های ۴ و ۵)

موقعیت گندالف در قلمرو بالروگ را می‌توان با شش خطی چهل و هفت در بی چینگ، کتاب تقدیرات تشریح کرد: ک. اوز^۵ محدودیتی فرساینده است که سه خط بالایی آن را تویی (دریاچه، شادان) و سه خط پایینی اش را ک. آن (آب، خطرناک) تشکیل می‌دهد. «در اینجا خلوطا قوی به وسیله خلوطا ضعیف پوشیده و تاریک شده‌اند. آنچه خطرناک است، به آنچه شادان است چسبیده. مرد برتر حتا زندگی خود را فدا خواهد کرد تا به هدف خود برسد. او توسط شاخه‌های یک درخت سترون محصور شده است. او وارد دره‌ای تاریک می‌شود، و تا به «سه سال» هیچ آمیدی به نجات ندارد. انگار گیاهی خزانده به دورش پیچیده باشد، محصور شده، یا انگار در موقعیتی خطرناک از بالا آویزان شده باشد.» قطعه زیر از سروده هاوامال^۶ است که احتمالاً از زبان اودین بیان شده است:

به یاد می‌آورم آویزان بودم بر درختی که در معرض وزش باد بود
نه شب تمام
مجروح از ضربۀ خنجری که بر اودین وارد شده بود،
از خودم بر خودم
از درختی که هیچ‌کس نمی‌داند
ریشه‌هایش کجایند.

نه نانی به من داده شد و نه نوشاکی در شاخ،
صبحگاهان سر بر آوردم.
حروف رونی را آموختم، فریادزنان آموختم،
و بار دیگر بر خاک افتادم

اما ظاهراً کسی می‌داند که لااقل دو ریشه از ریشه‌های این درخت کجایند. چون در افسانه‌ای دیگر آمده است که یک ریشه آن، سر از جهان غول‌ها در می‌آورد، و ریشه دیگر به دریاچه‌ای زیرزمینی می‌رسد که دانش اودین فرزانه از آن نشأت گرفته است.

معروف است که اسکندر ذوالقرنین قصد این آب کرد ولی موفق به خوردن آن نشد؛ ولی خضر بر آن آب دست یافت و طبق قول شاهنامه، اسکندر به قصد آب حیوان حرکت کرد و در «ظلمات» گم شد و خضر که رای زن او درین سفر بود به آب حیات دست یافت و از آن آب بخورد و تن بشست و زندگانی جاویدان یافت.

ورا اندرین خضر بد رای زن
سر نامداران آن انجمن
سکندر بیامد به فرمان اوی
دل و جان سپرده به پیمان اوی
بدو گفت کای مرد بیدار دل
یکی تیزگردان بدین کار دل
اگر آب حیوان به چنگ آوریم
بسی بر پرستش درنگ آوریم
سدیگر به تاریکی اندر دو راه
پدید آمد و گم شد از خضر شاه
پیمبر سوی آب حیوان کشید
سر زندگانی به کیوان کشید

خضر، روح القدس نیز تعبیر می‌شود. اسب، در اسطوره‌های چین مرکب رب‌النوع باد یا عنصر هوا است. گندالف با نشستن بر اسب تندپایش، شدوفکس، سوار سفید لقب می‌گیرد. شدوفکس مثل نقره می‌درخشد. مرکوریوس که به معنای نقره سیال (جیوه) نیز هست با هرمس، پیک چابک پای خدایان یونان، هم‌ارز است. ال روند رود بروآینن را به خروش می‌آورد، اما گندالف است که نیروی ناخودآگاه‌تر ال روند را به شکل اسب، که بعدها مرکبش می‌شود، در می‌آورد. او غالباً کنار می‌ایستد اما مثل هرمس و گلوزکپ (ایزد سرگردان الگن‌کی‌ها که برای نبرد

آخرالزمان تدارک می‌بیند)، که هر دو شکل‌های متعددی به مناظر می‌بخشند، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. پدر، روحش را به واسطه روح‌القدس به پسر منتقل می‌کند. زئوس، خود به گل انسان دست نمی‌زند، و به پرومئوس، خدای آتش، سفارش ساخت انسان را می‌دهد. در چنین اسطوره‌هایی عنصر واسطه، در عین حال، نقش محوری را نیز ایفا می‌کند.

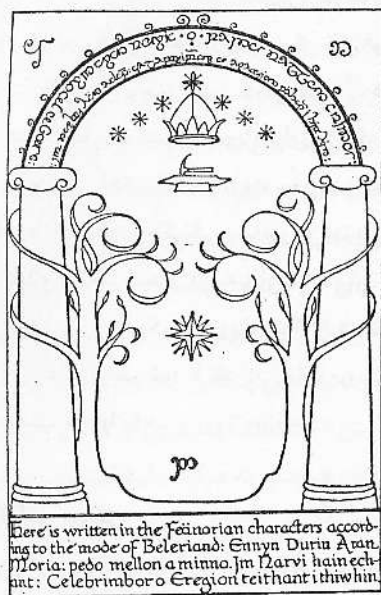
در دو برج آراگون می‌پرستد، «آیا این که می‌گویم حقیقت نیست، گندالف. که تو به هر کجا که بخواهی. سریع تر از من می‌رسی؟»

سمه‌آگول هابیت، دورین دورف و سارومان سفید هم فرود را تجربه می‌کنند، اما آنان برخلاف گندالف، فرجام خوشی ندارند؛ زیرا از اعتدال خارج می‌شوند و هوبریس^۷ گریبان آنان را می‌گیرد. هوبریس در تفکر اخلاقی یونان کلاسیک، نادیده گرفتن حدود اعمال انسان در دنیای نظام‌مند است، گناهی که نابغه‌ها و بزرگان به ارتکاب آن مستعدترند.

سمه‌آگول کنجکاوترین عضو خانواده بود. «او به ریشه‌ها و سرآغازها علاقه‌مند بود: در برکه‌های عمیق شیرجه می‌رفت: زیردرختان و گیاهان در حال رشد نقب می‌زد؛ در تپه‌های سبز، تونل می‌کند؛ و دیگر به نوک تپه‌ها یا برگ‌های درختان، یا گل‌هایی که در هوای آزاد باز می‌شدند نگاه نکرد...» مردمش بر خلاف بیشتر هابیت‌ها از آب ترسی نداشتند. حلقه یگانه هم مزید بر علت شد و تمایل سمه‌آگول به وادی تاریک ناشناخته فزونی گرفت. **یونگ** درباره قلمرو تاخودآگاه می‌گوید: «زمینه روانی آن وادی تاریک ناشناخته، جذابیتی چنان مسحورکننده دارد که هرچه انسان بیش تر در آن نفوذ کند، مقاومت ناپذیرتر می‌شود. در این جا خطر روانی آن است که شخصیت به اجزای کنشی خود تجزیه شود، سرنوشتی که در شرح گلستان فلاسفه، بر گابریکوس غلبه می‌کند». در چنین شرایطی، شخص به مرحله‌ای که در سیر تکاملی شخصیتش، اولیه تر یا کودکانه تر است رجعت می‌کند، زیرا عملکرد تطبیقی بالغ‌ترین یا اخیرترین شخصیت او، به خاطر تجزیه اجزای کنشی، متوقف شده است. اگر فرآیند تجزیه متوقف نشود شخص به حالت جنینی نزدیک می‌شود تا جایی که آب‌دهان او را باید با دستمال پاک کرد. گالم^۸ در ادبیاتی که بر مبنای تورات و تلمود نوشته شده است، به عنصر جنینی ناقص اطلاق می‌شود. گالم در اولین داستان‌هایش نوکری است که فرامین اربابش را کوزکوران و مکانیکی انجام می‌دهد. سمه‌آگول که سلوک خود را چونان ارفئوس ماهیگیر آغاز می‌کند، در راه تشرف به دانش زیرزمینی، روح خود را در مغاک می‌بازد، و با نام **گولوم**، تابع فرمانروای جهان ظلمت می‌شود. دورین دورف در غورکردن افراط می‌کند، آتش مهارناپذیر را بر می‌خیزاند، و به سرنوشت ایکاروس دچار می‌شود. و «سارومان از میان پلان تیر به

دورها و دورترها خیره شد تا اینکه نگاهش را بر باراد - دور افکند و در آن لحظه بود که اسارت او آغاز شد». همان‌طور که تزئوس و پیریبتوس به ضیافت هادس دعوت می‌شوند و با نشستن بر کرسی‌هایشان دیگر نمی‌توانند از جا برخیزند.

هابیت‌ها - به زعم گندالف - موجوداتی‌اند که بیش از سایرین در برابر خطر بلعیده شدن توسط نیروی حلقه مصونیت دارند. آن‌ها دروغ نمی‌گویند، کودکانه معصومانند و جاه‌طلبی متکبرانانه ندارند، همان ویژگی‌هایی که به شوالیه پرسپوال اجازه می‌دهد جام مقدس را بیابد و ببیند. سرخ‌پوستان سوکودکاشان را واکان (مقدس) می‌دانند، گندالف هم برای هابیت‌ها شدیداً احترام قائل است، در حالی که آن‌ها از نظر اکثریت، نادیده گرفته و چون سنگ زاویه، به کناری طرد می‌شوند. اما تقدیر که سایه آن بر سراسر داستان افتاده است حکم می‌کند که خطرترین مأموریت به کوچک‌ترین و بیش یا افتاده‌ترین مردمان محول شود.



Here is written in the Feinorian characters according to the mode of Belerian: Sany Duru Aran. Mloria: pedo mellon a minno. Im Zarvi haim echant: Celebrimbor o Eregion teithant ithwim.

پانویس:

1 - Codex Brucianus

2. Ojibway

3. Manannan

۴. ترجمهٔ دومور (de Moor).

5 - K'UN

6 - Hávamál

7. Hubris

8. Golem